

زمینه‌ها و مشترکات نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان؛ و نهضت آزادیخواهی گردان ایرانی به رهبری قاضی محمد

دکتر سوران گُردستانی، محقق و نویسنده گرد ایرانی

همایش بازشناسی نهضت ملی جنگل، شورای اسلامی شهر رشت، 16 و 17 مهرماه 1381

خلاصه مقاله

مقدمه

آنچه در پژوهش‌های تاریخی و بررسی‌های اجتماعی و بازشناسی تحركات سياسي و تحليل قيامها و نهضت‌های محلی و ملی در تاریخ گذشته ایران حائز کمال اهمیت است، همانا بسترها و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی این قیامها و نهضتها است که البته در بررسی‌های نظری جامعه‌شناسی و تحقیقات بنیادین فرهنگی بسیار مهم و اساسی تلقی می‌گردد؛ هرچند از منظر مطالعات سیاسی ممکن است در درجه دوم اهمیت قرار گیرد. به هر حال، تحلیل و بررسی و بازشناسی قیامها و نهضت‌های محلی و ملی، از منظر تحقیقات ساختارشناسی و از دیدگاه مطالعات بسترشناسی این خیزشها، بسیار مفید و مغتنم و راهگشاست؛ زیرا به شناختی شفافتر و واقعی‌تر از ساختار اجتماعی مجموعه اقوام ایرانی و موانع توسعه این مجموعه دیرینه و تاریخ‌ساز می‌انجامد؛ و دقیقاً همین نتیجه منطقی است که در تداوم حیات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ملت ایران، همواره عبرت‌آموز، راهبرنده و وحدت‌آفرین تلقی می‌شود.

ورود به بحث

یکی از قیام‌های مردمی و جنبش‌های مهم ایرانی پس از نهضت سراسری مشروطیت در ایران، نهضت جنگل به رهبری مجاهد فی سبیل‌الله، آزادیخواه ایرانی و سردار رشید گیلانی، میرزا کوچک‌خان پسر میرزا بزرگ رشتی بود که افزون بر يك دوره زمينه‌پردازي و بسترسازي در عهد مشروطيت، در فاصله هفت سال، از شوال 1333 تا ربیع‌الثاني 1340 هجری قمری، تداوم یافت و با به شهادت رسیدن میرزا کوچک‌خان، ظاهراً به پایان رسید. اما نهضت حق‌جوی و اسلام‌خواه و آزادی‌طلب و عدالت‌گرای جنگلیان گیلان، به رهبری میرزا کوچک‌خان، بعدها در قالب دیگر نهضت‌های اسلامی و حرکت‌های آزادیخواهی اقوام ایرانی ادامه پیدا کرد و سرانجام با انقلاب اسلامی ملت ایران به زعامت امام خمینی(ره) در سال 1357 شمسی، به مرحله نوینی از سیر تکاملی خویش نائل گردید. بازشناسی و بررسی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بروز و ظهور نهضت جنگل، و مقایسه آن با زمینه‌ها و بسترهای دیگر جنبشها و نهضت‌های اقوام ایرانی، از جمله نهضت آزادیخواهی گردان ایرانی، به رهبری قاضی محمد در 1324 شمسی، می‌تواند از سیمای غبارگرفته واقعیت‌هایی مسلم و انکارناپذیر در این زمینه، پرده بر گیرد و در تحلیل شفاف و مستدلّ حوادث و وقایع تاریخی سرزمین اسلامیمان رهگشا و مفید واقع گردد، و نیز در چاره‌سازیهایی آینده کشورمان در زمینه یافتن راهکارهایی در زمینه استحکام بخشیدن به وحدت ملی، وفاق اجتماعی و فرهنگی اقوام ایرانی، راهبر و چاره‌ساز و سازنده تلقی گردد.

بخشها و فصول مقاله و موضوعهای مورد بحث

بخش اول مقاله حاضر به بحث پیرامون زمینه‌های ظهور قیام‌های محلی اقوام ایرانی و نهضت‌های ملی ملت ایران اختصاص یافته است. در این فصل، مجموعه‌ای از زیرساخت‌های جامعه ایرانی و عوامل ساختاری قدرت سیاسی در

ایران عصر ستم‌شاهی مورد بررسی قرار گرفته و تأثیر هر یک از این عوامل بر دیگر عناصر این مجموعه نشان داده شده و در هر مورد مستنداتی از تاریخ ایران ارائه گردیده است .

در بخش دوم، «نهیض جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان» و در بخش سوم «نهیض آزادیخواهی و احراز هویت قومی و ملی به رهبری قاضی محمد» مورد بررسی اجمالی قرار گرفته و ضمن ارائه کرونگرام مهمترین وقایع هر یک از جنبش‌های مزبور، به معرفی مراحل شکل‌گیری و پایانی، و نیز به بازیابی ویژگی‌های آنها پرداخته شده است .

سرانجام در بخش چهارم و پایانی مقاله حاضر، مشترکات دو جنبش «نهیض جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان» و «تشکیل جمهوری کردستان به رهبری قاضی محمد»، ردیابی گشته و اشتراکات فیما بین آنها در زمینه اهداف، بسترها، دستاوردها، و نسبت‌شان با مجموعه دیگر عوامل درونی و برون‌ی دخیل در ظهور و بروز این سلسله وقایع تاریخ‌ساز، و نیز فرجام مشترک آنها، بررسی شده است .

بیشترین تأکید نگارنده در این مقاله، بر آنست که در تحلیل قضایای اجتماعی و بازشناسی رویدادهای تاریخی، به‌ویژه در بازشناسی جنبش‌های مهمی همچون «نهیض جنگل» و «نهیض آزادیخواهی گردان ایرانی در 1946 میلادی»، پژوهنده و جوینده حقیقت شایسته است که همواره از منظری جامع‌نگرانه و واقع‌بینانه و فارغ از پیش‌فرضهای سنتی مورخین عصر استبداد ستم‌شاهی قضایا را مورد بررسی قرار دهد . توضیح آنکه، علی‌القاعده برخی از مورخین حکومتی و ایادی استبداد و استکبار در اعصار گذشته، همواره نهضت‌های مردمی و جنبش‌های آزادیخواه و هویت‌گرای اقوام ایرانی را به تجزیه‌طلبی و یاغیگری متهم ساخته‌اند که بجز موارد نادری در تاریخ ایران، این اتهامات به کلی ناروا و ناوارد است. به عکس، اقوام ایرانی که سده‌هاست سرزمین ایران را از گزند بیگانگان و تجاوز و تعدی دشمنان مصون نگاه داشته‌اند، پیوسته در راستای صیانت تمدن و فرهنگ، و حفظ تمامیت حدود و ثغور این سرزمین کهن، جانفشانیها نموده‌اند، و بالاتر از این، هرگاه سرزمینشان مورد تهاجم و اشغال بیگانگان قرار گرفته است، در مرحله اول، علیه متجاوزان قیام نموده و در مرحله دوم، دشمن را از منطقه خویش فراری داده‌اند و در مرحله سوم، هرگاه بر اثر بی‌لیاقتی دولت مرکزی، بیگانگان بر امور مملکت مسلط گردیده‌اند، به ناچار اعلام استقلال کرده و حتی‌الامکان از زیر یوغ مستکبران و متجاوزان، بخشی از سرزمینشان را - لاقلاً برای مدتی - رهایی بخشیده‌اند که این اقدامات، متأسفانه از روی غرض‌ورزی و نیت پلید دیگری همچون سرکوب آرمان‌های آزادیخواهی و عدالت‌جویی، به تجاسر و گردنکشی و غائله‌پردازی متهم و محکوم گشته است .

نگارنده این مقاله، می‌کوشد توضیح دهد و به اثبات رساند که اگر سرزمین اسلامی ایران هم‌اینک برجای و استوار و سرفراز است، این موجودیت پویا، البته به برکت روحیه همگرایی و وفاق و اتحاد ناگسستنی و کوشش مستمر اقوام مسلمان ایرانی به سامان آمده است .

بخش اول

فصل اول

زمینه‌های ظهور قیامها و نهضت‌های محلی و ملی در ایران

تاریخ پرفراز و نشیب سرزمین باستانی ایران، و میراث دیرزی فرهنگی این مرز و بوم، حاکی از آنست که پس از مهاجرت طوایف گوناگون نژاد آریایی به فلات ایران و دو بهره شدن این مجموعه، بخشی در امتداد سلسله‌جبال زاگروس اسکان یافت و با قبایل و طوایف بومی این سرزمین همسایه گردید و در گذر زمان، این مجموعه انسانی متشکل از مهاجران آریایی و بومیان زاگروس، مجموعه بزرگتری موسوم به «قوم ماد» را به سامان آوردند. بخش دیگری از طوایف مهاجر آریایی، به سوی فلات مرکزی ایران رهسپار گردیدند و در آن نواحی رحل اقامت افکندند و به تدریج بر

بومیان آن سامان استیلا یافتند و مجموعه انسانی بزرگتری را به نام «قوم پارس» شکل دادند. دو قوم ماد و پارس رفته رفته بر اثر نفوذ و اقتدار چشمگیری که به دست آورده بودند، بر دامنه متصرفات خویش افزودند و همراه با گسترش اقتدار در قلمرو فلات ایران، به تدریج نفوذ فرهنگی خویش را نیز تحکیم بخشیدند. این روند همچنان ادامه داشت تا زمانی که «دیاکو» مادی، قبایل ماد را متحد نمود و نخستین اتحادیه قبیله‌ای و نظام اولیه حکومتی را در میان قبایل مادی تشکیل داد و سراسر ایرانزمین را تحت حکومت واحدی درآورد. آنچنانکه تواریخ ایران باستان مصرحند، پس از چندین سده، کوروش پارسی از طریق یک انتقال قدرت از پیش طراحی شده، بر اساس اقتضای شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان، امپراطوری ماد را ساقط و شاهنشاهی هخامنشیان را بنیاد نهاد. بسیاری از پژوهشگران و صاحب‌نظران تاریخ معتقدند که روی کار آمدن هخامنشیان در واقع یک انتقال قدرت درون مجموعه اقوام تشکیل دهنده ایران باستان بوده و به هیچ‌وجه با روی کار آمدن هخامنشیان، مادها منقرض نگردیدند و سامانه فرهنگ و تمدن خویش را از دست ندادند؛ بلکه آنچه در این زمینه اتفاق افتاد، همانا حفظ و دست به دست شدن اقتدار ملی از یک قوم ایرانی به قوم دیگر ایرانی بوده است. چه آنکه، مجموعه این دو قوم دیرزی و دیگر اقوام سازنده کشور باستانی ایران، همواره وطن بزرگ مشترک خویش را پاس داشته‌اند و در راه حفظ تمامیت و استقلال آن جانفشانیها نموده‌اند و در برابر حملات مکرر اقوام مهاجم و تجاوزگر مدفون، ایستادگی نشان داده‌اند. به دیگر بیان، اقوام ایرانزمین در جریان یک روند درازآهنگ، علاوه بر صیانت قلمرو قومی و زادگاههای اولیه خویش، سرزمین مشترک و وطن بزرگ خود را نیز حفظ و حراست نموده‌اند. افزون بر این، به منظور پدید آوردن یک ابرمجموعه متکامل تمدنی، لب‌اللباب فرهنگهای قومی و بومی خود را نیز به اشتراک نهاده‌اند. اما در جریان تاریخ مشترک و درازدامن همزیستی منسجم و پویای اقوام ایرانی، فرمانروایان خودکامه و سلاطین جور، همواره کوشش جمعی اقوام ایرانی را در راه تحکیم همبستگی دیرینه ایرانیان، پنهان نموده و به نام حفظ اقتدار حکومت مرکزی، حقوق اولیه انسانی و هویت خدادادی و فرهنگ پویا و تکامل‌گرای اقوام ایرانی را نادیده انگاشته‌اند. همان حقوق و هویتی که هر یک از این اقوام و طوایف، پیش از تشکیل کشور باستانی ایران دارا بوده‌اند. همان هویتی که سده‌ها بعد، در آیین جاودانه و حیاتبخش و کامل اسلام، به عنوان هویت قومی و طبیعی و خدادادی و اولیه جوامع انسانی معرفی گردیده و از آیات و نشانه‌های عظمت آفرینش پروردگار یگانه جهان دانسته شده و البته حفظ و صیانت آن بر هر مؤمن مسلمانی واجب است. به هر حال، پادشاهان و سلاطین سلسله‌های مدفون تاریخ ایران، با زیر پا نهادن پیمان دیرینه اقوام ایرانی و چشم بستن بر جانفشانیها و پایداریهای آنان در مقاطع حساس سرنوشت مشترک این اقوام، زمینه‌های «بحران تاریخی و مستمر هویت قومی» را در ایران فراهم کرده‌اند. تداوم این بحران در گذر سده‌های پیشین ستم شاهی، بالطبع در برخی از مقاطع تاریخی، «بحران هویت ملی» را نیز در پی داشته است. مجموعه دو بحران قومی و ملی، و نیز تعامل آنها نسبت به یکدیگر، به تدریج بستر یک «بحران ساختاری و عمیق و جدی» را فراهم ساخته و بدینسان، زمینه‌های بروز و ظهور قیامها و نهضتهای محلی و ملی را در سرزمین ایران آماده نموده است. بر اساس مطالعات و پژوهشهای تاریخی، مجموعه بزرگ ملت ایران، مشتمل بر زیرمجموعه‌هایی از جوامع قومی گوناگون، که همواره سرنوشت تاریخی واحدی داشته‌اند، با پشت سر نهادن توفانهای سهمگین و نسل‌برانداز حوادث سیاسی و جنگهای خانمانسوز و حملات مکرر اقوام مهاجم، پیوسته توانسته است وحدت و انسجام و تمامیت خود را حفظ نماید و به عنوان موجودیتی زنده و پویا و تکامل‌گرا، نام و نشان خویش را بر جریده عالم ثبت کند. اما آیا این موجودیت چندقومی و هویت هم‌بسته ملی، در گذر سده‌های پیشین چگونه توانسته است به یک چنین وفاق و اتحاد و همبستگی درازدامنی دست یازد؟ البته پاسخ به این پرسش چندان هم دشوار نیست؛ زیرا یک وحدت درازآهنگ و پیوسته، هرآینه معلول تعامل مستمر یک ابرمجموعه فرهنگی

پرجاذبه و وحدت‌آفرین با جهان پیرامون خویش است. به دیگر بیان، شاکله فرهنگ و تمدن ایرانی، و هیئت تکامل‌یافته آن یعنی تمدن ایرانی/اسلامی، از سویی تحت تأثیر یک تعامل درونی میان اقوام تشکیل‌دهنده خویش قرار داشته است؛ و از سوی دیگر به شیوه پویایی با فرهنگها و تمدنهای پیرامون خود در تعامل بوده است و در نتیجه، یک چنین مجموعه تکامل‌پذیر و تعامل‌گرایی همواره از حمایت‌های سرچشمه‌های جوشان تغذیه‌کننده درونی‌اش برخوردار گشته و بدینسان هویت ملی و مشترکات بین قومیش همواره زنده و راهبرنده بر جای مانده، و نیز در رویارویی با فرهنگها و تمدنهای جهان پیرامونش، پیوسته اثرگذار و اثرپذیر بوده است.

فصل دوم

مهمترین موانع تاریخی همبستگی و وفاق و وحدت ملی اقوام ایرانی اما هویت همبسته و موجودیت منسجم اقوام ایرانی و سرنوشت تاریخی مشترک ملت ایران، پیوسته با موانعی روبرو گشته است که این موانع همواره در جهت مخالف همبستگی و وفاق و وحدت ملی اقوام ایرانی در کار بوده است. مجموعه موانع وحدت ملی در ایران، از سوی دشمنان و بدخواهان داخلی و خارجی این سرزمین، از دیرینه‌روزگاران تا کنون، پیوسته مورد مطالعه و توجه و تأمل بوده و در مقابل، از سوی هم‌میهنان و دوستان و خیرخواهان وطنی، بنا به دلایلی، کمتر مورد عنایت قرار گرفته است. به هر حال، شناخت این موانع و ردیابی آن در جریان حوادث تاریخی، و بازشناسی آن در خلال تحلیل رویدادهای سرنوشت‌ساز، حائز کمال اهمیت است و شاخص و دلیل صادقی خواهد بود فراراه پژوهندگان و تحلیل‌گران مسائل تاریخی و به ویژه قیام‌های محلی و نهضت‌های ملی در ایران. از مهمترین عوامل پنهان ماندن و مورد غفلت قرار گرفتن شناسایی مجموعه موانع وحدت ملی در ایران، همانا سرپوش نهادن حکومت‌های مستبد ستم‌شاهی مدفون بر ضرورت شناسایی این عوامل بوده است. زیرا دستگاه استبداد و ایادی آن در لایه‌های گوناگون ساختار اجتماعی و سیاسی گذشته، اساساً وجود چنین موانعی را انکار می‌کرده و سرنخ همه تحرکات اجتماعی و سیاسی مردم ایران را به ماوراء مرزها و تحریک اجانب احاله وارجاع می‌داده و بدینوسیله افکار عمومی را از موانع ساختاری و زمینه‌ای و اصلی وحدت ملی ایران منحرف می‌کرده است. این شگرد قدیمی، البته چه بسا کارگر می‌افتاده و مستمسکی می‌شده است در دست پادشاهان و سلاطین جور که از این راه قیام‌های حق‌طلبانه و عدالت‌جویانه ایرانیان را سرکوب نمایند؛ که در این زمینه، تاریخ ایران مشحون است از یک چنین اقدامات سرکوبگرانه و ظالمانه‌ای که غالباً همراه بوده است با زمینه‌سازی وقایع‌نگاران و گزارشگران و منشیان مزدور و ظلّمة دربار حکومت مرکزی، و نیز بسترسازی تبلیغاتی عمله و اکره دارالایاله ولایات ایران.

ساختار استبدادی، و ناکارآمدی قدرت حاکمه در عصر ستم‌شاهی

بررسی سرنوشت مشترک و رویدادهای تاریخی ملت ایران حاکی از آنست که همواره اساسی‌ترین و مهمترین مانع «وحدت ملی» در تاریخ گذشته ایران، ساختار استبدادی قدرت متمرکز سلطنت و نظام ناکارآمد ایللیاتی هیئت حاکمه بوده است. یک چنین ساختار و نظام متمرکز، که اساساً مبتنی بوده است بر سوءاستفاده از اسطوره‌های باستانی ایرانیان و جعل عقایدی از قبیل رابطه فرّه ایزدی با شخص پادشاه و اعطای سلطنت به وی از سوی اهورامزدا، و نیز باورهایی از این دست، پیوسته در کار تخریب اراده جمعی مردم بوده است و با ایجاد شکاف بین اقوام ایرانی، از طریق دامن زدن به اختلافات طبیعی فرهنگی آنان، پایه‌های حکومت نفاق‌افکنانه مرکزی را تحکیم بخشیده و اشتراکات دیرینه فرهنگی اقوام تشکیل‌دهنده ایران را نادیده گرفته و بدینسان، تخم بدگمانی و اختلاف و ضدیت و کین‌خواهی را در یک چنین بستر فتنه‌خیزی افشانده است. شاهان مستبد مدفون ایرانی، حتی هنگامی که سرزمین ایران مورد تاخت و تاز و تهاجم دشمنان قرار می‌گرفته است، عرصه را برای وطن‌فروشی‌های خویش مستعدتر می‌دیده‌اند و در

يك چنین مواقع حسیاسی، دامنه ظلم و جور و تعدی خود را گسترده‌تر می ساخته‌اند و به بهانه تجاوز اجنبی و حمله بیگانه، وحدت ملی و همبستگی میان اقوام ایرانی را بیشتر تخریب می نموده‌اند؛ و هم‌اکنون، به دستگیری و طردن دوستان و دلسوزان این مرزوبوم کمر ناجوانمردی به میان می بسته‌اند و میلیون و خدمتگزاران ملت ایران را قلع و قمع می کرده‌اند. نمونه‌های آشکار و انکارناپذیر و مشهوری در این زمینه وجود دارد که این مدعا را از هر نوع دفاع و ارائه شاهد و مدرک مستغنی می سازد. اما در این مقام، چگونه می توان از ذکر نام وطن‌خواهانی چند که اقدام به موقع و همت عالیشان در شرایط دشوار و لحظات حسیاسی تاریخ مشترک اقوام ایرانی ثبت و ضبط گردیده است، صرف‌نظر نمود؟ آیا می توان این مقوله را گشود و نامی از سران مشروطه‌خواه به میان نیاورد؟ آیا می توان از جانفشانیهای اقوام ایرانی در راه کسب آزادی و استقلال ایران سخن گفت و نامی از ستارخان و باقر خان و شیخ محمد خیابانی و شیخ فضل‌الله نوری و میرزا کوچک‌خان و قاضی محمد و مدرس و دهها مبارز و آزاده دیگر یاد نمود؟ آیا می شود قیام دلیران تنگستان و لرستان و بلوچستان و کردستان و آذربایجان و گیلان و مازندران و دیگر نواحی ایران را، در راه صیانت و حفظ تمامیت و کیان سرزمین ایران، در خلال سده‌های پیشین و به ویژه در طول یکصد ساله اخیر، فراموش کرد؟ آیا با نگاهی به تاریخ، به سادگی می توان سرنوشت آزادیخواهان ایرانی و نهضت‌های آزادیخواهی و عدالت‌جویی ملت ایران را به نظاره نشست. می توان با ترقق سرپایی تاریخ گذشته ایران دریافت که سرنوشت و سرانجام همه آن آزادیخواهان و عدالت‌جویان به کجا ختم گردیده و فرجام آن نهضت‌ها و قیام‌های خونین به کجا کشیده است. آری به راحتی می توان فهمید که پایان همه جانفشانیهای آزادیخواهان و وطن‌دوستان و دین‌باوران و مجاهدان راه خدا، به زندان و شکنجه‌گاه‌ها و بیدادگاه‌های سلاطین جور و حکام ظالم و ظلّمة تحت امر آنان انجامیده و البته در پایان راه، اعدام و شهادت سرنوشت محنوم همه آنان بوده است .

همچنانکه پیشتر اشاره شد، کهنه‌ترین و مشهورترین حربه سیاسی شاهان و شاهکان خودکامه دوران ستم‌شاهی، برای سرکوب قیام‌های اقوام ایرانی و نهضت‌های ملی ایرانیان، همانا اتهام‌هایی همچون «یاغیگری» و «شرارت» و «تجزیه‌طلبی» بود که تحت این عنوان نابجای تاریخی، اردوکشی، و تهاجم به جان، و تهتک به عرض و ناموس مردم به‌پاخاسته، مشروعیت قانونی می یافت. اما در طول تاریخ، کمتر کسی از خود پرسیده است که «تجزیه‌طلبی» با چه انگیزه‌ای؟ و برای چه هدفی؟ چرا باید اقوام ایرانی در آرزوی تجزیه و نابودی سرزمینی باشند که در خلال هزاره‌ها و سده‌های پیشین، نسل‌های پی‌درپی خویش را در راه تمامیت و استقلال آن نثار کرده‌اند و برای امنیت و آسایش و آبادانیش جانفشانیها و از خودگذشتگیها نموده‌اند؟ آیا منطقی‌تر نیست که به جای ردیابی علتهای کاذب و تصنعی، به علتهای اصلی و راستین توجه نمود؟ به فرض، هرگاه در جستجوی ریشه‌های تجزیه‌طلبی در میان اقوام ایرانی هستیم، و تاکنون مهمترین علت این پدیده را در دخالت بیگانگان جست‌ایم، آیا زمان آن نرسیده است که علت یا علل اصلی و انگیزه‌های واقعی قیام‌ها و نهضت‌های ایرانیان را ریشه‌یابی نمائیم؟ اگر قوم یا بخشی از يك ملت بزرگ تحت سلطه يك حکومت مستبد و جبار و ظالم، مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفت و دولت ناکارآمد و ضعیف و دلیل مرکزی نیز، توانایی و شهامت دفاع از کشور را نداشت، و یا به هر علتی در برابر اشغال بیگانه سکوت اختیار کرد و به قدرت اشغالگر تمکین نمود، آیا اقوام مدافع کشور و مردم دوستدار وطن به حکم شرع و عرف و وجدان بشری، چه وظیفه‌ای بر عهده دارند؟ آیا باید بنشینند و نظاره‌گر تداوم اشغالگری بیگانه باشند؟ آیا باید سکوت اختیار کنند و با متجاوزین همکاری نمایند؟ آنچه تاریخ در این زمینه باز می گوید، از تمکین دولتهای مرکزی به بیگانگان تجاوزگر حکایتها دارد.. برای نمونه، چگونه می توان پذیرفت که سفیر کشوری در سفارتخانه‌اش بنشیند و برای وزارت امور خارجه کشور میزبان، تعیین تکلیف نماید و دستور دستگیری و تبعید اتباع کشور میزبان را صادر کند؟ آیا در چنین شرایطی، اصولاً

آن سفیر را می توان سفیر نامید؟ یا آن کشور میزبان را می شود کشوری مستقل خواند؟ هرگاه در این زمینه، سندی انکارناپذیر می جویم، پس بهتر است به یک نمونه از میان هزاران نمونه تاریخی در این زمینه، توجه نمائیم :

تبعید آزادیخواهان گیلانی به دستور سفیر روسیه تزاری «در 22 صفر 1330 هجری قمری نامه بیشرمانه زیر از سفارت روس به وزارت امور خارجه ایران نوشته می شود: جناب مستطاب اجل اکرم افخم دوستان استظهاری مکرم محترم، دوستدار با کمال احترام، در تکمیل مذاکرات شفاهی فیما بین، برای آنکه دیگر در گیلان شورش و اغتشاشی تجدید نشود، زحمت افزا شده خواهشمند است مقرر فرمایید احکام لازم صادر گردد و اشخاص مفصله الاسامی، که اقدامات سابق آنان وضوحاً مدلل می دارد توقفشان در گیلان موجب اغتشاش و اختلال و بی نظمی خواهد شد، از رشت و انزلی به جاهای دوردست ایران یا خارج تبعید شوند. از انزلی: رفیع خرازی، غلامعلیخان امین الرعایا، معتمد الوزاره، حسین جان قربان اف، حنیفه حمال باشی، ملا شیخ باقر، محمد زیمبری، ملا آقاشیخ، ضرغام السلطنه، هامبارسون ملک سرکیانس. از رشت: احمدعلی خان، حسین کسمایی، میراحمد امام، افصح المتکلمین، محمدکاظم زهری، علی محمد بصیرالرعیایا، میرزا کوچک خان، میرزا محمدعلی خان کنکاش، رحیم شیشه بر، .. اشخاص مذکور بایستی برای مدت پنج سال از گیلان تبعید شوند. گذشته از این باید غدق شود افراد مفصله الاسامی زیر به گیلان نروند: میرزا کریم خان، سردار محیی، .. امام جمعه رشت، .. اشخاصی را که باید به سختی تهدید نمود: امام جمعه انزلی، .. از قبول این اقدام که اجراء آن را احتراماً خواستار است دوستدار را مستحضر فرمایید ...

وزارت خارجه به عوض دفاع از حقوق مردم و مقاومت در مقابل تقاضاهای نامشروع بیشرمانه، صورت اسامی اشخاص را به وزارت داخله می فرستد، و حاکم گیلان بعد از دریافت دستور مرکز، اقدام به تبعید نامبردگان می کند . « ساختار ایلیاتی و خودکامه حکومتی ایالات و ولایات ایران

یکی دیگر از مهمترین موانع وفاق و وحدت ملی در میان اقوام ایرانی، همانا ساختار ایلیاتی و خودکامه حکومتی ایالات و ولایات ایران بوده است که به ویژه در عهد قاجاریه، ناکارآمدی این شیوه حکومتی آشکارتر گشته و هم ازینرو، در این مقطع زمانی، تحرکات اعتراض آمیز مردم سراسر ایران مشهودتر و به یادماندنی تر بوده است . توضیح آنکه، جامعه ایرانی در اعصار گذشته، تحت نظامی ایلیاتی، به شیوه خانخانی و ملوک الطوائفی اداره می شده است و رؤسای عشایر و ایلات گوناگون، با اظهار اطاعت و تمکین به حکام ولایات و ایالات، هر یک در قلمرو عشیره و ایل خود، از اختیارات تام و نامحدود برخوردار بوده اند. به همین منوال، حکام ولایات و ایالات نیز، در اداره منطقه تحت امر خویش اختیار تام و نامحدود و تعریف نشده ای داشته اند و بر جان و مال و ناموس مردم کاملاً مسلط بوده اند. اما حکام خودرأی ایالات و ولایات، در مقابل این اختیارات نامحدود، تنها موظف بودند باج و خراج و مالیات مشخصی به حکومت مرکزی رد کنند و در مواقعی خاص نیز، مبالغی رشوه با عنوان ظاهری «هدایا و پیشکشی های مخصوص» به شخص شاه یا صدراعظم و یا منتفدان دستگاه سلطنت تقدیم کنند. افزون بر این تعهد، در مواقع اردوکشی نیز، حکام و والیان موظف بودند که جنگجویانی آماده سازند و آنها را تحت امر دولت مرکزی قرار دهند. بدینسان، والیان و حکام تحت امر ایشان، در قلمرویی مشخص، تامالاختیار بودند و باستثنای مواردی نادر، کمتر اتفاق می افتاد که در مقابل دولت مرکزی پاسخگو باشند .

بر اساس مدارک و مستندات تاریخی، حکام ایالات و ولایات ایران، در سده های پیشین و خاصه در عهد قاجاریه، هیچگاه به وحدت ملی اقوام ایرانی توجهی نداشته اند و بلکه همواره در جهت نقض این وحدت گام برداشته اند. آنان با دامن زدن به اختلافات قومی و منازعات بین قبیله ای و عشیره ای، پیوسته در پی ایجاد آشوبگری و فتنه جویی و درگیری های بی سرانجام بوده اند؛ و دقیقاً از همین طریق، منافع شخصی آنان در ایجاد بلوا و جنگ های داخلی و منازعات بین

عشیره‌ای محقق می‌گردیده است. این آشوبهای محلی و منطقه‌ای، برای والیان و حکام خودرأی ایرانی، از چند جهت منفعی در برداشته است: یک جهت آنکه، به مجرد ظهور آشوبها و فتنه‌ها، والیان و حکام فرصت‌طلب، بهانه‌ای می‌یافتند تا از ردّ خراج و مالیات به دولت مرکزی تعلل ورزند یا امتناع نمایند. جهت دوم آنکه، همین شرایط ویژه، مستمسکی می‌شد برای آنها تا به نام مخارج اردوکشی و هزینه سرکوب‌ی‌ها و اشرار، مالیات بیشتری از مردم طلب کنند و جهت سوم آنکه، با سوءاستفاده از این شرایط، بر مردم اجحاف بیشتری روا می‌داشتند و به نام دفع فتنه و مصادره اموال فتنه‌گران به نفع حکومت، به ضبط اموال و مستغلات مردم مبادرت می‌نمودند و با این کار مخالفان سیاسی خویش را از هستی ساقط می‌نمودند. جهت چهارم آنکه، با تجهیز اردوهای محلی و عشیره‌ای که غالباً از اقوام و طایفه و عشیره شخص والی یا حاکم تشکیل می‌شد، منابع مالی حکومت خویش را که از مالیاتهای مردم تأمین می‌گردید، به خزانه خود باز می‌گرداندند و بدینگونه والیان و حکام، پیوسته متمول و ثروتمند می‌شدند و کافه آنام، یا باصطلاح آن دوران «رعایا»، همواره فقیرتر می‌گشتند.

این اوضاع نابسامان، در مواردی نیز بحرانی‌تر و شدیدتر می‌شد. این موارد عبارت بود از: بروز جنگهای سراسری و ملی و حمله دشمنان و متجاوزان بیگانه و خارجی؛ لشکرکشی‌های حکومت مرکزی برای دفع یا گوشمالی دشمنان خارجی؛ یا سرکوبی متمردین داخلی که مخارج آن اساساً از محلّ مالیاتهای دیوانی هزینه می‌شد؛ بخش تأمین آذوقه اردو و تعلیف دامها در جریان اردوکشی نیز، بر دوش رعایای روستاهای مسیر اردوکشی سنگینی می‌کرد. همچنین، سالی چند بار، شاه به همراه ملازمان و مستحفظین و خدمه‌اش، ظاهراً به نام سرکشی به ولایات و رسیدگی به امور و مهام مملکتی، اما در باطن برای تفریح و انبساط خاطر ملوکانه و از همه مهمتر، برآورد توان و اوضاع مالی ولایات، تحت عنوان رسمی «بلوک گردش»، به زوایای ممالک محروسه ایران سفر می‌کرد. مخارج و هزینه‌های این بلوک‌گردشها نیز اساساً بر عهده والیان و حکام تحت امر آنها بود که به طریق اولی، بار سنگینی بود بر گرده ساکنان ایالات و ولایات مسیر سرکشی شاه و گروه ملازمان رکاب وی. مطالعه و بررسی همه این موارد هزینه‌بر را که علاوه بر مالیات سرانه و خانه‌شمار، بر ساکنان شهرها و روستاهای ایران تحمیل می‌گردید، البته از حوصله این مقال خارج است و خود مجال و فرصت بیشتری می‌طلبد. در هر حال، غرض از طرح این موضوع در این مناسبت، آنست که نشان داده شود اصولاً نظام موروثی و استبدادی سلطنت و شیوه حکومت والیان و حکام در اعصار ستم‌شاهی، علیرغم ادعای وحدت‌آفرینیشان، هرگز موجد و مقوم وحدت در میان اقوام ایرانی نبوده‌اند؛ و به عکس، پیوسته خواسته و ناخواسته، تخریب وفاق اجتماعی و وحدت ملی را وجهه همیت خویش قرار داده‌اند. از این گذشته، هرگاه به ناچار و از سر سیاست‌بازی، به تنبیه و مؤاخذه حاکمی مبادرت نموده‌اند، زمانی بوده است که اوضاع و شرایط حاد اجتماعی به مرز خطرآفرینی رسیده و بیم آن می‌رفته است که باصطلاح «رعایا» از تحمل خراج و مالیاتهای سنگین و مجازاتهای طاقت‌فرسا شانه خالی کنند و شیرازه نظام از هم بگسلد و به قیام عمومی و سراسری بیانجامد. تنها در یک چنین شرایط حسیاس و نادری، شاه با دخالت آمرانه خویش در قضایا و احتمالاً انفصال حاکم و یا ابقای مشروط وی، به منازعات فیما بین والی یا حاکم و مردم تحت امر او، خاتمه می‌داد که در غالب این موارد، مردم عادی همچنان خسارات جانی و مالی ناشی از اعتراضات خویش را متحمل می‌گردیدند و بدینسان بهای گزاف و جبران‌ناپذیری برای فریادهای اعتراض‌آمیز خود می‌پرداختند. هرگاه جوینده و پژوهنده‌ای بخواهد در این زمینه به مستندات تاریخی دست یازد، با مراجعه به تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در سده‌های پیشین، به سادگی می‌تواند موارد و نمونه‌های فراوانی را ردیابی نماید. در اینجا، به منظور ارائه نمونه‌ای مستند از خودکامگی‌های والیان و حکام ولایات و ایالات، می

توان رویداد تاریخی مهمی از سرگذشت درازدامن اقوام ایرانی را، موسوم به «جنگ کاروانسرا» در ایالت کردستان آردلان و در عهد قاجار، مورد مطالعه قرار داد .

جنگ کاروانسرا در شهر سنندج در عهد قاجار

شیخ محمد مُردوخ، مؤلف تاریخ کرد و کردستان می نویسد : «در تاریخ 1271 هجری شمسی میرزا عبدالصمد نامی از اهل همدان که مبلغ مذهب شیخی بوده، از طرف حاج کریمخان کرمانی به کردستان می آید و والی را تبلیغ نموده، تغییر مذهب می دهد . و در ضمن هم قرار می دهند که خود حاج کریم خان نیز به کردستان بیاید و مسجد دارالامان را مرکز ارشاد قرار دهد که با مساعدت والی، مذهب شیخی در کردستان ترویج شود. علماء کردستان که عموماً سنی و دارای مذهب شافعی هستند از این قضیه متوحش شده، هرچند سعی می کنند که شاید والی را به موعظه و اندرز از این خیال منصرف نمایند، مفید نمی آید. ناچار اهالی مراتب را به شیخ سراج‌الدین (عثمان) طویلی اطلاع می دهند. او از طرف خود به عنوان خیرخواهی شیخ عبدالرحمن پسرش را با ملا عبدالرحیم (مولوی) نزد والی می فرستد و او را منع از آن رویه می نماید. باز مؤثر واقع نمی شود. لذا روز چهارشنبه 16 شهر ربیع‌الاول 1271 هجری قمری عموم علماء و اعیان و اعزه و اشراف و کسبه و تجار کردستان در مقبرستان شیخان که در مغرب شهر واقع است اجتماع نموده، به والی پیغام می دهند که اگر او مأمور دولت است حق دخالت در مذهب ما ندارد و باید میرزا عبدالصمد شیخی را از این شهر خارج کند. و اگر مبلغ حاج کریم خان است، ما مبلغ نمی خواهیم. یا باید برود، یا ما جلای وطن کرده، به خاک خارج مهاجرت می نمایم. والی در جواب این پیغام عصبانی شده، تشدید به خرج می دهد و حاضر به دلجویی از اهالی نمی شود. جمعی از الواط ... فرصت را مغتنم شمرده. بدون اجازه از علماء و اعیان به کاروانسرا و بازار ریخته، ... تمام کاروانسرا و بازار را می چابند. صاحبان دگاکین از شیعه و سنی به باغ فردوسی ریخته، صدای تظلم و فریاد بلند می کنند. والی از دویت اهل شهر استفاده نموده، دو عراده توپ را روی قلعه حکومتی که مشرف بر بازار و کاروانسرا است کشیده، رو به شورشیان شلیک می کنند .شورشیان ... رو به گریز می گذارند. اجزاء حکومتی قریب چهل نفر ..را ..دستگیر نموده، به حکم والی گوش و دماغ بریده از قلعه سرازیر می نمایند. شیخ عبدالقادر معروف، صاحب تهذیب‌الکلام، که از اجلة علماء کردستان و سرسلسله مشایخ مردوخی بوده، پس از مشاهده این احوال با تمام اتباع و کسان خود در همانروز به خاک دولت عثمانی مهاجرت می نماید. والی پس از مهاجرت او، شروع به بگير و ببند نموده، غالب مؤسّسین را به مجازات و مکافات می رساند. از جمله آقا مصطفی پسر حاج شعبان را که از رؤساء کسبه بوده، دهن توپ می بندد. و شیخ وسیم معروف به «شیخ وسیم بازاری» را چشم می کند. و مدت سه سال هشتاد هزار تومان، مانند مالیات، به عنوان جریمه این حرکت از اهالی دریافت می دارد. این شورش و انقلاب مشهور به «جنگ کاروانسرا» است. در این جنگ، جمعی به اوج ثروت رسیده، و گروهی به خاک مذلت نشستند .»

در بررسی متن تاریخی یاد شده فوق، نکاتی چند شایان توجه و تأمل است .نخست آنکه، چنانکه در متن نیز تصریح شده، والی به خلاف مذهب رسمی کشور که شیعه اثنی‌عشری بوده، بنا به دعوت حاج کریمخان همدانی و تحت تأثیر میرزا عبدالصمد همدانی، تغییر مذهب می دهد. او به خلاف رویه جاری حکومتی و قوانین مملکتی، حتی تصمیم می گیرد مذهب اهالی شهر را نیز خودسرانه تغییر دهد. تا اینجا والی هم نسبت به مقامات شیعی مذهب مافوق خود تزویر به کار بسته و هم نسبت به اهالی ولایت تحت امرش ظلم روا داشته و خلاف قانون و عرف محل عمل کرده است. در ثانی، در برابر مقاومت مردم و توصیه و پند و اندرز علماء و بزرگان شهر، مبنی بر ناصواب بودن اقدام والی، سیاست عاقلانه و مدبرانه‌ای اتخاذ نمی نماید و به عکس، در برابر افکار عمومی واکنش منفی نشان می دهد و بدینوسیله قضیه را به اصطلاح امروزیها سیاسی جلوه می دهد و دستور سرکوب شدید مردم را صادر می کند. حتی

به نصایح خیرخواهانه شیخ عثمان طویلی که از مشاهیر و بزرگان عرفان در کردستان بوده، اعتنایی نمی نماید. از این گذشته، همان طوریکه در متن تاریخی فوق نیز آمده، والی درخواست جدی طبقات مختلف شهر را اعم از علماء و اعیان و اعزّه و اشراف و کسبه و تجار، را با خشونت و زور و گلوله توپ پاسخ می دهد و این نشان می دهد که وی برای افکار عمومی و نظر مردم اعتباری قائل نبوده و خود را مالک الرقاب ولایت و از هر نظر بلامنازع می دانسته و انعکاس سرکوب و اعمال خشونت‌هایش به خارج ولایت، برای او هیچگونه مخاطره و نگرانی جدی در بر نداشته است. سه دیگر آنکه، گویی والی همواره مترصد حادثه‌ای بوده تا از اهالی شهر انتقام گیرد. لذا به مجرد بروز این حادثه، از اختلافات مذهبی میان ساکنان شهر سوءاستفاده می کند و قضیه پیش‌آمده در کاروانسرا و بازار سنندج را که ناشی از سوءسیاست وی بوده است، به جنگ بین شیعه و سنی مبدل می سازد و با این بهانه، از علماء و مردم شهر انتقام می گیرد و لذا با این عمل ناشیانه و خائنانه خویش، از سویی وحدت و انسجام دیرینه میان اهالی اهل سنت شهر و جمعی مهاجر شیعی‌مذهب آن سامان را خدشه‌دار می سازد؛ و از این راه، همبستگی میان مردم آن ولایت و امنیت شهر و منطقه را نقض می کند و هم، جان ساکنان شیعی‌مذهب شهر را که سالیان سال با اهالی اهل سنت آن سامان، در آسایش و همدلی زیسته‌اند، بی‌جهت به مخاطره می اندازد. چهارمین نکته قابل تأمل در این بحث آنست که، رویه مستبدانه و نابجای والی ایالت کردستان آردلان، به نتیجه‌ای بسیار ناخوشایند و مخل به وحدت ملی می انجامد و آن همانا مهاجرت اعتراض‌آمیز شیخ عبدالقادر مردوخی است به خاک عثمانی که این امر در افکار عمومی ولایت، بازتابی منفی داشته و حس رویگردانی واکنشی، و واگرایی احتمالی نسبت به وطن و مملکت خودی را در میان مردم به جان آمده از سوءرفتار والی و عمله و اکرة وی، تحریک و بلکه تشدید نموده است. اما پنجمین مورد شایان تعمق در قضیه جنگ کاروانسرا، همانا خشونت‌هایی است که به دستور والی در مورد باصطلاح متمردين و شورشیان اعمال گردیده است. مواردی همچون شلیک گلوله توپ رو به بازار؛ گوش و دماغ بریدن؛ مردم را دم توپ نهادن؛ از قلعه آویزان نمودن؛ کور کردن افراد و از این قبیل افعال خشونت‌آمیز و سبانه و منافی شرع و عرف و مغایر انسانیت، همه و همه، اوج استبداد و خودکامگی و بی‌تدبیری و سوءکیاست و سیاست، و نیز عدم درایت کافی و نظارت جدی و مستمر و قانونی در اداره امور جامعه را در عهود و اعصار ستم‌شاهی می نمایاند و نشان می دهد که مردم با وجود دلبستگی دیرینه به آب و خاک و سرزمین باستانی خویش، و وفاداری پیوسته نسبت به تمامیت و استقلال کشورشان، اما همواره از آثار و نتایج نگرش‌های خصمانه مسئولین بی‌تدبیر و مغرض و کارگزاران نالایق حکومتی و نظام ناکارآمد ستم‌شاهی و ایلیاتی و خانخانی و عشیره‌ای، در رنج بوده‌اند و ناخودآگاه و به طور واکنشی، نسبت به نظام حکومتی و نحوه اداره مملکت و والیان و حاکمان بدبین بوده‌اند و پیوسته در کمین فرصت‌هایی بوده‌اند تا نارضایتی خویش را ابراز نمایند و بلکه مترصد موقعیت‌هایی بوده‌اند تا اعتراضات خویش را به قیام یا نهضت‌های فراگیر و سراسری مبدل سازند. سرانجام واپسین نکته‌ای که در تحلیل جنگ کاروانسرا قابل بررسی است، همانا جریمه سنگینی است، مشتمل بر هشتاد هزار تومان آن دوره به مدت سه سال، که والی به جهت تنبیه شورشیان و به عنوان جبران خسارات، بر اهالی شهر تحمیل می کند؛ و مهمتر از آن، تصریح متن تاریخی مذکور است بر این نکته که در جریان این شورش عده‌ای ثروتمند گشتند و جمعی به خاک مذلت نشانده شدند که این بیان، حاکی از تشدید فقر و بی‌عدالتی، و تداوم خودکامگی والی، و تعمیق بدبینی و نارضایتی مردم این سامان است پس از آن واقعه تاریخی. این بحث را با ارائه سندی تاریخی به پایان می بریم. این سند که در ربیع الاول یکهزار و دوپست و هفتاد و پنج هجری قمری تحریر یافته، فرمانی است مهور به مَهر ناصرالدین شاه قاجار و مضمون آن مربوط است به اوضاع و شرایط نابسامان اجتماعی و سیاسی ولایت کردستان آردلان در حوالی جنگ کاروانسرا. این سند حاکی از آنست که درجه

فقر و فاقه عمومي و ظلم و جور والي كردستان به حدي رسیده است كه خواب سنگين ناصرالدين شاه، مستبدترين سلطان قاجار را آشفته ساخته و طي فرمان شديداللحنی، امانالله خان دوم، والي اردلان، را توبيخ نموده و او را به دلجویي از مردم و رفع سریع تعديت از آنان فرمان داده است. و اينك اصل سند :

مطامع استعماري جنگ بين الملل تحقير هويتهاي قومي/ ملّي/ ديني ناشي از جنگ بين الملل
بخش دوم

نهضت جنگل در گيلان، به رهبري ميرزا كوچك خان

فصل اول

كرونوگرام نهضت جنگل در گيلان مهمترين ادوار زندگي ميرزا كوچك خان و سير شكل گيري نهضت جنگل: دوره تحصيل مقدمات علوم ديني :

يك هزار و دو بيست و نود و هشت هجري قمری: در اين سال «يونس» معروف به ميرزا كوچك، از اهالي «استادسرای» شهر «رشت»، پسر ميرزا بزرگ، دیده به جهان مي گشايد .
ميرزا كوچك در مدرسه «حاجي حسن» واقع در «صالح آباد» رشت، و مدرسه «جامع» رشت، و نيز مدرسه «محموديه تهران» به عنوان يك طلبه علوم ديني، مقدمات معارف اسلامي را فرا مي گيرد. دوره مشروطه خواهي :
پيوستن ميرزا كوچك خان به صف مبارزان مشروطه خواه .

در دوره استبداد صغير، و به هنگام به توپ بسته شدن مجلس شوراى ملّي به فرمان محمد علي شاه قاجار، ميرزا كوچك خان در بادكوبه و تغليس مي زيسته؛ اين اقامت، وي را با ترقيات جهان آشنا ساخته است .
تحصّن ميرزا كوچك خان در شهبندي شهر رشت، مقارن تحصّن علما در سفارت عثماني در تهران .
پيوستن ميرزا كوچك خان به مجاهدان قزوین در پي قتل آقابالاخان سردارافخم .
بازگشتن ميرزا كوچك خان به شهر رشت به علت وقوع اختلاف بين او و مجاهدان قزوین .
پيوستن مجدد ميرزا كوچك خان به مجاهدان گيلاني در «علي شاه عوض» به توصيه ميرزا كريم خان رشتي .
مشاركت ميرزا كوچك خان در جنگ سه روزه فتح تهران و مأمور گشتن وي به مبارزه با قواي استبداد در جبهه قزاقخانه .
ميرزا كوچك خان در شورش شاهسونها همراه با يفرم و سردار اسعد، به كمك ستارخان مي شتابد اما بيمار مي شود و لذا به تهران باز مي گردد .

داوطلب شدن ميرزا كوچك در جنگ گمش تپه به هنگام طغيان تركمنها - به تحريك محمد علي شاه - و زخمي شدن وي؛
و اعزام او به بادكوبه و تغليس براي مداوا؛ و بهبودي وي پس از چند ماه؛ و بازگشتش به گيلان .
ممنوعيت اقامت ميرزا كوچك خان در زادگاهش بنا به امر فتنسول روسيه تزاری؛ و اقامت اجباري وي در تهران؛ و از سرگيري فعاليتهاي آزاديخواهانه وي عليه روسيه تزاری. دوره تشكيل مركز اتحاد اسلام و آغاز نهضت جنگل
حركت ميرزا كوچك خان به همراه ميرزا علي خان ديوسالار به سوي مازندران به منظور تشكيل مركز اتحاد اسلام .
جدا شدن ميرزا كوچك خان از ميرزا علي اكبر ديوسالار بنا به عللي؛ و عزيمت وي به لاهيجان؛ و ملاقات با دكتر حشمت الاطباء؛ و تشكيل نيرويي براي مبارزه با بيگانگان با همراهي دكتر حشمت و جمعي ديگر .
ميرزا كوچك خان در تداوم مبارزه اش عليه استبداد، از شوال 1333 تا ربيع الثاني 1340 هجري قمری، سلسله مبارزات و عملياتي را آغاز نمود كه اين دوره از فعاليتهاي وي به «نهضت جنگل» مشهور است؛ در اين دوره مهمترين مركز تأسيسات نظامي جنگليان و محل اقامت ميرزا كوچك خان محلي بوده است موسوم به «گوراب زرمخ» .

در کنگره منعقد در کما سال 1299 خورشیدی، روش «اجتماعیون» برگزیده شد و مشی آینده نهضت جنگل، بر اساس مرامنامه‌ای مبتنی بر اصول سوسیالیزم، تعیین گردید. مرامنامه نهضت جنگل در 9 ماده و 34 بند و یک تبصره اصول اعتقادات فرهنگی و اجتماعی، و نیز منظر سیاسی جنگلیان را مشخص و مدون ساخت. به طور خلاصه، بر اساس مرامنامه جنگل، حکومت و قوای عالی در اختیار نمایندگان ملت قرار داده شده است؛ کلیه افراد جامعه دارای حقوق مساویند؛ اشخاص از هرگونه تعرض مصونند؛ زن و مرد در حقوق اجتماعی و مدنی مساویند؛ آزادی فکر و مطبوعات و تشکیل اجتماعات و اظهار عقیده تضمین گردیده؛ منابع طبیعی و ثروت عمومی مملکت در تملک و اختیار عموم قرار داده شده؛ مالکیت اراضی در محدوده مشخصی تصدیق شده؛ افراد بالای شصت سال می‌بایستی حقوق تقاعد دریافت کنند؛ تعلیمات ابتدایی برای عموم رایگان و اجباری است و تعلیمات متوسطه و عالی برای افراد مستعد مجانی و حتمی می‌باشد؛ جدایی دین و روحانیت از امور سیاسی، الزامی است؛ دیانت محترم و مصون از هرگونه تعرض است؛ دفاع عمومی از مملکت اجباری است و از وظایف هر ایرانی شمرده شده است؛ پیشگیری از بیماری‌های مسری و اعتیاد و مسکرات از برنامه‌های عمومی تلقی گردیده است و ...

نهضت جنگل با مرگ میرزا کوچک‌خان در سال 1300 شمسی خاتمه یافت .

عبارت مهر و امضاء میرزا کوچک‌خان جنگلی: «صدر شورای انقلابی جمهوری ایران کوچک جنگلی»

فصل دوم

مبانی نظری و اصول اندیشه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی مجاهد و آزادیخواه ایرانی، سردار میرزا کوچک‌خان جنگلی

یک - اعتقاد راسخ به وحی و آموزه‌های قرآنی و مبانی آیین جاودانه اسلام .

دو - اعتقاد به مجاهدت در راه دین و مبارزه انقلابی با فقر و فساد و بی‌عدالتی و ظلم .

سه - دوستی زادگاه و سرزمین مادری، و وفاداری نسبت به وطن و مملکت، و نیز ضرورت دفاع از هویت ملی و تمامیت کشور؛ «تاریخ بیانگر دو خط روشن است میان ستمگر و ستمکش که همچنان ادامه دارد، بیدار باشید فریب نخورید بنام حفظ وطن و حفظ ایرانیت و محافظه حقوق اجتماعی از هم دفاع کنیم باید استقلال ایران محفوظ باشد . باید ملت ایران آزاد باشد. باید ریشه انقلاب و زمام حکومت ایران در دست ایرانی باشد .»

چهار - ضرورت جهاد در راه کسب استقلال کشور و آزادی مسلمانان و اعتلای سرزمین اسلامی. به ویژه، ضرورت بیرون راندن متجاوزان و اشغالگران انگلیسی و روسی از کشور و پاکسازی وطن از لوٹ استعمار و حضور بیگانگان: «آنروز که ما تنگ به دوش گرفته برای استقلال ایران قیام کردیم و جنگل‌گردی و بیابان‌گردی را پیشه ساختیم، صدها بار وضعمان از این بدتر بود. چه چیز در مقابل آنهمه سوانح و مخاطرات ما را حفظ کرد؟ آیا جز ثبات و استقامت، علت دیگر داشت؟» . «ملل آسیا را باید برای جنگ در راه آزادی دعوت کرد. عدالتی‌ها و فرقه اشتراکی از شرایط زندگانی ملت ایران بی‌خبرند و در نتیجه تبلیغات و کوشش‌های آنان مردم را به سوی بیگانه خواهد کشانید و شاه را همچنان بر سر قدرت نگاه خواهد داشت و فکر ضد انقلاب را تقویت خواهد کرد و ما حق نداریم افتخارات انقلابی خودمان را که در جنگ‌های چهارده ساله تحصیل کرده‌ایم محو کرده و به حقوق ملت خیانتکار باشیم» . «من و یارانم در مشقت‌های فوق‌الطّاقه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی، و تأمین آزادی رنجبران ستم‌دیده مملکت و استقلال حکومت ملی .»

پنج - ضرورت الغاء سلطنت و برچیده شدن طومار استبداد و خودکامگی پادشاهان و سلاطین جور در ایران به منظور دستیابی به فضایی سالم جهت استقرار آزادی و عدالت و امنیت و رفاه اجتماعی از مسیر انقلابی مردمی؛ و سرانجام

تأسیس نظام جمهوری شورایی ویژه‌ای که با فرهنگ و دین ایرانی سازگار باشد: «برای نجات ایران از فساد و فقر که از نفوذ قدرتهای خارجی سرچشمه می‌گیرد باید نظامی جمهوری و سوسیالیستی که با مشروطیت و دموکراسی فاصله چندانی ندارد پیاده نمود رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم و لیکن درباریان تن در نمی‌دهند که مملکت ما با قانون مشروطیت از روی پروگرام دموکراسی اداره گردد .»

شش - ضرورت الغاء کاپیتولاسیون و قراردادهای ننگین و ذلت‌بار و خسران‌آور تحمیلی از سوی استعمارگران انگلیسی و روسی به کشور ایران .

هفت - مالکیت ارضی همچنان محترم شمرده می‌شود و الغاء آن به مصلحت انقلاب و مملکت نیست: «الغاء مالکیت ارضی دور از حزم و احتیاط است، زیرا اغلب رؤسا ایلات و عشایر مالکند و بر ایل جاهل خود فوق‌العاده نافذ و برای الغاء مالکیت سد راه عملیات ما خواهند شد. بهتر این است این قضایا را مسکوت عنه گذاشته و ... پس از .. تصرف مرکز ایران آن وقت باقی مواد مرام با تطبیق به حالت روحیه مردم به قدری که ممکن باشد مجری می‌کنیم .»

هشت - میرزا کوچک‌خان با هرگونه تندروی و افراط‌کاری مخالف بوده است و این خصیصه را به زیان انقلاب و حرکت انقلابی مردم به جان آمده ایران می‌دانسته است: «تندرویها خیانت به انقلاب است. میرزا علی‌اکبر اردبیلی و دیگر علماء اردبیل برای حرکات کمونیستها اعلان جهاد به آذربایجان و شاهسونها داده و آنها تا حدود ماسوله آمدند که به ماها بتازند. فعلاً از طرفی در فشار دشمنان و از طرف دیگر در فشار کمونیستها هستیم .»

نه - مفهوم اصلی «سوسیالیسم» در اندیشه‌ها و برنامه‌های میرزا کوچک‌خان، اساساً همان مساوات و عدالت و برابری اجتماعی بوده و این معنی به هیچ روی، با مفهوم سیاسی مصطلح آن که از ویژگیهای تبلیغاتی دولت سوسیالیستی شوروی سابق بوده، مطابقت نداشته است. از این گذشته، میرزا کوچک‌خان بارها و بارها بر این واقعیت تأکید نموده بود که پیاده کردن برنامه‌ها و مشی کمونیستی در ایران امکان‌پذیر نیست و اصرار بر این امر، در واقع از عدم شناخت جامعه ایرانی نشأت می‌گیرد. میرزا در نامه‌ای به لنین، بر همین مضمون تأکید نموده است :

«پروپاگاندهای اشتراکی در ایران عملاً تأثیرات سوء می‌بخشد؛ زیرا پروپاگاندهای آنها از شناسایی تمایلات ملت ایران عاجزند. من به نمایندگان شما در موقعش گفتم که ملت ایران حاضر نیست برنامه و روش بالشویزم را قبول کند؛ زیرا این کار عملی نیست و ملت را به طرف دشمن سوق می‌دهد.. قراردادن با نمایندگان روسیه این بود که مسلك اشتراکی بین اهالی پروپاگانده نشود؛ ولی رفیق ابوکف که خود را گاهی نماینده روسیه و زمانی نماینده کمیته عدالت معرفی می‌کند با چند تن از اشتراکیون ایرانی که از روسیه آمده‌اند، و از اخلاق و عادات ملت ایران بی‌اطلاعند، به وسیله متینگ و نشر اعلامیه درکارهای داخلی حکومت مداخله و آنرا از اعتبار ساقط و زیر پایش را خالی می‌کنند و بدین طریق عملاً قواء نظامی انگلیس را تقویت می‌نمایند. حتی من و رفقایم را آلت دست سرمایه‌داران معرفی و کار انقلاب را به تخریب کشانده‌اند. از تمام نقاط ایران علیه تبلیغات اشتراکی اعتراض شده و اظهار داشته‌اند که هیچگونه مساعدتی به انقلاب نخواهند نمود. مخصوصاً اهالی گیلان که تا چندی پیش حاضر بودند خود را به آب و آتش بزنند، از عملیات اشخاص مزبور اظهار تنفر نموده و حتی حاضر شده‌اند به ضد انقلاب اقدام کنند .»

فصل سوم

پایان کار میرزا کوچک‌خان

سرانجام پس از سالها مبارزه و مجاهده جنگلیان گیلان در راه کسب آزادی و استقلال و برقراری عدل و مساوات اجتماعی در ایران، با عمیق شدن اختلاف میان بنیانگذار نهضت جنگل و برخی از همراهان وی بر اثر تحریکات و مداخلات عوامل دولت شوروی در کار جمهوری نوپای شورایی ایران، جناح افراطی، و در واقع فرصت‌طلب و دنیاپرست

انقلابیون جنگل، راه خویش را از میرزا کوچک‌خان جدا ساخت و مشی کمونیستی انتخاب نمود و علیه میرزا و مردم به جان‌آمده گیلان، به مخالفت برخاست. در همین زمینه، میرزا کوچک‌خان در نامه‌ای به مِدیوانی، از سران بلشویک اتحاد شوروی، چنین می‌نویسد: «.. رفقای شما اگر غارتگری و آدمکشی را مسلک نام گذاشته‌اند و این عملیات را به نام کمونیزم مرتکب می‌شوند، بنابراین شاهسونها که صد سال است مرتکب این اعمال می‌شوند از همه کمونیست‌ترند. به گمانشان چون تازه اول کار است کلمات «فقراء کسبه» و «رنجبر» و «تواریش» خشک و خالی خریدارانی دارد. غافل از این که طشت از بام افتاده و از انبانه هرچه بوده سرازیر شده است. اگر راه روسیه باز شود و مردم آزاد گردند، معلوم خواهد شد که برخلاف تمایل بزرگان قوم، مناظر فجیعی از این قبیل به دست افراطیونی امثال ابوکف در روسیه نیز ایجاد خواهد شد. به نام حمایت از رنجبر، رنجبران را غارت نموده یا قحطی و گرسنگی و مصائب طاقت‌فرسا به بار آورده و کشور پهناوری مانند روسیه را با اعمال جاهلانه افراطی خود ویران ساخته‌اند اکنون مصممند همان اعمال در ایران تکرار شود.. رفقای شما دو سه تا نادان را به خود ضمیمه و نام این جمع را کمیته انقلابی گذاشته و آن بدبخت‌ها را آلت دست خود قرار داده‌اند ولی بدانند من و رفقایم محال است آلت دست آنها بشویم. من عاری از شرف می‌دانم کسی که حقوق حاکمیت و استقلال مملکت را فدیه شغل و مقام کند و یک ملت را اسیر از چند تن خودخواه افراطی که از تظاهرات افراطی‌شان چیزی جز ریاست نمی‌خواهند، قرار دهد. من استقلال ایران را خواهانم و بقای اعتبارات کشور را طالبم و آسایش ایرانی و همهٔ ابناء بشر را بدون تفاوت دین و مذهب شایقم... هرکس که در امور داخلی‌مان مداخله کند، ما او را در حکم انگلیس و نیکلا و درباریان مرتجع ایران می‌شناسیم. من آلت دست قوی‌تر از شما نشده‌ام، چه رسد به شماها. ما به شرافت زیست کرده‌ایم و با شرافت مراحل انقلابی را طی کرده‌ایم و با شرافت خواهیم مرد .»

ایما دولت شوروی در آغاز از به قدرت رسیدن نهضت جنگل حمایت می‌نماید؛ ولی سرانجام ادامهٔ این نهضت را با منافع رژیم سوسیالیستی در تضاد می‌بیند و ازینرو، در جهت سرکوب و نابودی نهضت انقلابی جنگل می‌کوشد و طی تلگرامی محرمانه از عوامل خود در ایران می‌خواهد که هرچه زودتر به دولت انقلابی جنگلیان به رهبری میرزا کوچک‌خان پایان ببخشند. متن این تلگرام چنین است: «باکو به صدر کمیته انقلاب رفیق ن. نرمانف برسد.. مسکو جداً می‌خواهد که حکومت گیلان هر چه زودتر لغو شود.. رفیق ارجو نیکدزه در خواست می‌نماید هرچه زودتر جواب داده شود، راضی هستیم، نظر شما در این مورد چیست؟ ارجو نیکدزه.»

بخش سوم

نهضت آزادیخواهی گردان ایرانی در 1946 میلادی، به رهبری قاضی محمد

فصل اول

بیوگرافی قاضی محمد

قاضی محمد، فرزند قاضی علی و نوه قاضی قاسم، یکی از شخصیت‌های محترم و بانفوذ گرد در منطقه کردستان مکر، و به‌ویژه شهر ساوجبلاغ مکر (مهاباد کنونی) بود. مادرش از عشیرهٔ فیض‌الله‌بیگی بود و یک برادر (ابوالقاسم صدر قاضی) و سه خواهر داشت. قاضی محمد تحصیلات مقدماتی خود را در مکتبخانه آغاز نمود و سپس در رشتهٔ علوم اسلامی، تحصیلات خویش را در محضر پدرش تداوم بخشید. پیش از آنکه از سوی والد ماجدش به عنوان قاضی تعیین شود، ریاست ادارهٔ اوقاف شهر مهاباد را بر عهده داشته است. قاضی محمد یک پسر و هفت دختر داشت. به گفتهٔ کسانی همچون ویلیام ایگلتون که از نزدیک با ایشان ملاقاتی داشته‌اند، «قاضی محمد مرد مطلعی بوده و کار مذهبی، او را از یاد گرفتن دیگر امور، همچون مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باز نداشته بود. قاضی ناطق

خوبی بوده .. با خارجیانی که گاه و بیگاه از مهاباد دیدن می کردند، مؤدبانه رفتار می کرد و با آنان برخورد بسیار شایسته‌ای داشت». آرچی روزولت در یادداشت‌های خود درباره شخصیت قاضی محمد می نویسد: «کسانی که فرصتی یافته و با قاضی محمد دیدار کرده بودند، بی‌اختیار تحت تأثیر شخصیت وی قرار گرفته بودند و به سهولت دریافته بودند که چرا برای میلیون‌ها همه جای کردستان، به مظهری بدل شده است .. صدایش نرم و خوش‌آهنگ و حرکاتش آرام و موّقر بود.. به همه ملت‌های جهان مِهَر می ورزید و چند زبان خارجی می دانست؛ از جمله روسی، اندکی انگلیسی و.. میز کارش پوشیده از کتاب‌های دستور زبان و قرائت و آثار ادبی خارجی بود. مردی می نمود سخت معتقد، و پشت‌بند این اعتقاد شجاعتی کم‌نظیر و از خودگذشتگی؛ اما سعه فکر و نظر و اعتدال، تعادلی در این عناصر به وجود آورده بود». کریس کوچرا، نویسنده فرانسوی، در زمینه معرفی خانواده قاضی محمد، می نویسد: «.. خانواده قاضی محمد که منصب شیخوخیت و قضاوت را با هم داشت، طبعاً از احترام والایی نیز برخوردار بود. جد اعلائی قاضی محمد، شیخ‌المشایخ، در سال 1830 میلادی رؤسای عمده قبایل را در .. نزدیک دیواندره، به گرد هم آورد تا جبهه واحدی علیه انگلیسیان، و به منظور تأمین آزادی کردستان، تشکیل دهد. قاضی فتّاح، عموی قاضی محمد، در سال 1916 میلادی در دفاع از مهاباد علیه قوای ترک و روس، نقش مهمی ایفا کرد و سرانجام با یکی از پسرانش به دست روسها کشته شد. قاضی علی پدر قاضی محمد به دانشوری شهره بود و برادرش سیف‌القضات متوفی به سال 1944) در سال 1930 در مهاباد، سازمانی ناسیونالیستی و مخفی به نام جنبش محمد تأسیس کرد که با جنبش شیخ محمد خیابانی مربوط بود.. اعضای خانواده قاضی که درس‌خوانده و مذهبی و ملی‌گرا بودند، از مالکان بزرگ نیز محسوب می شدند و شماری روستا در منطقه بوکان داشتند .»

قاضی محمد در سپیده‌دم 10 فروردین 1326 شمسی برابر 31 مارس 1947 میلادی در میدان اصلی شهر مهاباد، موسوم به «چارچرا»، از سوی عمال رژیم پهلوی، به جرم اقدام علیه رژیم محمدرضا شاه پهلوی اعدام گردید .

فصل دوم

کرونوگرام رویدادهای نهضت آزادیخواهی گردان ایرانی، در فاصله سالهای 1941 تا 1947 میلادی بیست و پنجم اوت 1941 / 3 شهریور 1320 شمسی: سپیده‌دم همین روز ایران از سوی قوای شوروی (از شمال شرق)، و قوای انگلستان (از جنوب)، مورد حمله زمینی، هوایی و دریایی قرار گرفت. بر اساس اعلامیه ستاد جنگ ایران، شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه (ارومیه)، خوی، اهر، میاندوآب، ماکو، بناب، مهاباد، رشت، حسن‌کیاده، میانه، اهواز و بندرپهلوی مورد حمله هوایی واقع گردید .

بیست و پنجم شهریور 1320 شمسی: کناره‌گیری رضا شاه از سلطنت و عزیمت به اصفهان و برقراری سلطنت محمدرضا پهلوی .

بیست و پنج نوامبر 1941 / 1320 شمسی: آغاز سفر اول هیئت گرد (قاضی محمد و سران عشایر) به باکو. این سفر 10 روز طول کشید .

پنجم دسامبر 1941: پایان سفر هیئت گرد به باکو .

بیستم دسامبر 1941: توضیح خواستن کرییس سفیر بریتانیا در مسکو از مولوتف درباره سفر رجال گرد به باکو .

بیست و سوم دسامبر 1941: توضیح خواستن سِر ریدر بولارد سفیر بریتانیا در تهران - به هنگام سفر به مسکو - از مولوتف درباره سفر هیئت گرد به باکو .

بیست و نهم دسامبر 1941: پاسخ مولوتف به سفیر بریتانیا مبنی بر اینکه سفر شخصی رجال گرد به باکو با مذاکرات سیاسی همراه نبوده است .

آغاز سال 1942: حفظ نظم، و به کنترل در آوردن اوضاع شهر مهاباد توسط قاضي محمد با موافقت ضمنی دولت مرکزی ایران .

سپتامبر 1942: ملاقات کنسول شوروی در تبریز و رئیس ستاد قوای روسی در منطقه با سران کرد و تقاضای تخلیه منطقه از زندانهای دولت مرکزی ایران از سوی کردها .

اوت 1942: اعتراض قاضي محمد به انتصاب امیراسعد به فرمانداری مهاباد و عزیمت قاضي به تهران؛ به ظهور رسیدن بی‌کفایتی امیراسعد در کنترل نظم شهر مهاباد، و استعفای وی از این سمت .

چهارم سپتامبر 1942: گردهم‌آیی سران کرد در اشنویه به جهت تشکیل جبهه متحد کرد. شانزدهم سپتامبر 1942 / 25 شهریور 1321 شمسی: تشکیل حزب ژ. ک. جمعیت احیای حیات کرد) در مهاباد .

اکتبر 1942 میلادی: پیوستن قاضي محمد به حزب ژ. ک. در منزل احمد الهی در مهاباد با حضور قاسم قادری و ملا قادر مدرسی .

اوائل اکتبر 1944: سفر قاضي محمد به تهران و ملاقات با نخست‌وزیر ایران و گفتگو با سرلشکر حسن ارفع رئیس ستاد ارتش ایران با حضور صدر قاضي (برادر قاضي محمد) .

هزار و نهصد و چل و پنج میلادی / 18 اردیبهشت 1324 شمسی: اعلام خاتمه جنگ جهانی توسط هاری ترومن رئیس جمهور آمریکا .

سوم سپتامبر 1945 میلادی / خرداد 1324 شمسی: مشارکت قاضي محمد و سیف قاضي و مناف کریمی در مراسم تأسیس حزب دمکرات آذربایجان .

اواخر سپتامبر 1945 / شهریور 1324 شمسی: سفر دوم هیئت کرد به باکو .

بیستم نوامبر 1945 میلادی: اعلام تأسیس جمهوری خودمختار آذربایجان توسط جعفر پیشه‌وری .

نوامبر 1945 میلادی / 1 آبان 1324 شمسی: تأسیس حزب دمکرات کردستان توسط قاضي محمد .

یکهزار و نهصد و چل و پنج میلادی / 8 آبان 1324 شمسی: نخستین کنگره حزب دمکرات کردستان در زمان قاضي محمد .

بیست و دوم ژانویه 1946 میلادی / 2 بهمن 1324 شمسی: اعلام جمهوری خودمختار کردستان از سوی قاضي محمد در مهاباد .

یازدهم فوریه 1946 میلادی: انتشار اسامی وزراء کابینه قاضي محمد در روزنامه کردستان .

نهم تا یازدهم فوریه 1946 میلادی: تخلیه خاک ایران از سوی قوای شوروی .

یازدهم دسامبر 1946 میلادی: گریختن پیشه‌وری و رهبران فرقه دمکرات آذربایجان به شوروی .

دوازدهم دسامبر 1946 میلادی: ورود دسته‌ای از واحدهای ارتش ایران به بوکان و پیوستن قوای عشایر آن منطقه به آنها .

شانزدهم دسامبر 1946 میلادی / 25 آذر 1325 شمسی / 1365 هجری قمری: عزیمت قاضي محمد و سیف قاضي و حاج باباشیخ و شماری از سران مهاباد به میاندوآب و تسلیم شدن هیئت به سرلشکر همایونی در میاندوآب و سپس بازگشت آنها به مهاباد .

هفدهم دسامبر 1946 میلادی / 10 دی 1325 شمسی: ورود ارتش ایران به مهاباد؛ سقوط جمهوری 1946 کردستان ایران به رهبری قاضي محمد .

یکم ژانویه 1947 میلادی: محاکمه سري قاضي محمد و برادرش صدر قاضي و پسرعمویش سيف قاضي در يك دادگاه ویژه نظامي به ریاست سرهنگ پارسى‌تبار و دادستانی سرهنگ فیوضي .
بیست و سوم ژانویه 1947 میلادی: دادگاه نظامي حکم محکومیت به مرگ قاضي‌ها را اعلام مي دارد .
سي و یکم مارس 1947 میلادی / 10 فروردین 1326 شمسی: سپیده‌دم همین روز قاضي محمد در میدان «چوارچرا» مهاباد اعدام شدند. ممنوعیت آموزش زبان کُردی ازسوي دولت دولت مرکزی ایران .
فصل سوم

مباني نظري و اصول اندیشه‌هاي قاضي محمد

یک - ایمان و اعتقاد راسخ به آموزه‌های قرآنی و شریعت اسلامی و سنت پیامبر(ص).

دو - اعتقاد و دلبستگی به فرهنگ و ویژگی‌های قومي همچون زبان و لباس و آداب و رسوم مثبت و پویای قومي و

اعتقادات اسلامی؛ و نیز ضرورت حفظ و اشاعه مجموعه هویت‌های به هم پیوسته قومي / کُردی، و ملی / ایرانی، و

دینی / اسلامی گردان کردستان ایران .

سه - اعتقاد به ضرورت مبارزه با استبداد حکومت مرکزی و اجحاف حاکمان محلی، در جهت کسب آزادی اندیشه و

امحاء آثار فقر و فاقه و بیسوادی و عقب‌ماندگی همه‌جانبه جامعه ایرانی و به ویژه قوم کُرد .

چهار - اعتقاد به قانون اساسی ایران و ضرورت اجرای آن از سوی دولت مرکزی. «قاضي محمد در مصاحبه‌ای با روزنامه

شهباز، چاپ تهران، .. مي گوید که حزب دمکرات کمونیست نیست.. شورایعالی که منطقه مهاباد را اداره مي کند با

دولت مرکزی در ارتباط است.. خیانتکاران برای سرپوش نهادن بر نقشه‌های شوم خود به منظور نابود کردن ما از طریق

زور، ادعا مي کنند که کردستان خواستار استقلال (از ایران) است . »

پنج - لزوم برقراری قوانین دموکراتیک و رفع بی‌عدالتی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی در سراسر ایران و

به‌ویژه در کردستان. «چنانچه دولت مرکزی بخواهد قوانین حقیقتاً دمکراتیکی در تمام کشور اجرا کند و قوانین جاری در

کردستان، یعنی آموزش به زبان کُردی و خودمختاری دستگاه اداری و ارتش محلی را به رسمیت بشناسد، کردها

راضی خواهند بود. ما به چنین راه حلی خرسند خواهیم بود و آماده خواهیم بود با دولت تهران روابط عادی را از سر

گیریم . »

شش - ضرورت تأمین خودمختاری برای کردستان در چهارچوب قانون اساسی و در محدوده کشور ایران. «اگر ما امروز

این همه بر خودمختاری محدود در کشورمان اصرار مي ورزیم، گناه این امر متوجه دولت مرکزی است که کاری در جهت

پیشرفت ما انجام نداده است. ما نمی خواهیم از آمریکاییان یا روسها تقلید کنیم، اما این را هم نمی پذیریم که در

شرایط حیوانات ممالک متمدن زندگی کنیم . »..

هفت - ضرورت کسب آزادی، استقلال، امحاء رژیم ستم‌شاهی و برقراری نظام جمهوری در ایران مبتنی بر عدل و

دمکراسی .

<>

بخش چهارم

بررسی مشترکات نهضت‌های گیلان و کردستان

فصل اول

تأملی در يك نکته مهم تاریخی / اتهام ناروای «تجزیه‌طلبی» علیه اقوام ایرانی

هرچند بیش از دو دهه میان «نَهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان» و «نَهضت آزادیخواهی گردان ایرانی به رهبری قاضی محمد» فاصله زمانی وجود دارد، اما زمینه‌هایی مشترک یا مجموعه‌ای از مشترکات، این دو قیام مردمی را به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ همچنانکه بین این دو نَهضت ایرانی و دیگر نَهضت‌های ملت ایران در ادوار مختلف تاریخی، همین مجموعه اشتراکات یا بخشی از آن، قابل تشخیص است. مجموعه مشترکات یادشده، از سرنوشت و پیشینه تاریخی مشترکی در میان اقوام ایرانی حکایت دارد؛ .. همان اقوامی که بیش از دو هزاره و نیم پیش از این، با عزم و اراده خویش ملت دیرزی و کشور پهناور و آباد ایران را به سامان آوردند و اکنون سده‌ها و سده‌هاست که در راه حفظ و صیانت آن، با ایثار جان و مال، تلاشی درازآهنگ و ثمربخش را تداوم بخشیده‌اند .

اما تلاش دیرینه و مستمر اقوام ایرانی در راستای وحدت ملّی و حفظ فرهنگ و تمدن ایرانی و نیز کوشش در راه تأمین پویایی و تکامل آن، همواره با موانعی جدی روبرو بوده است. البته علیرغم فعال بودن این موانع در ادوار و اعصار گذشته، در نهایت بنا به دلایل خاصی، قوه همگرایی اقوام ایرانی و دلبستگی ایرانیان به فرهنگ و سرنوشت مشترکشان، بر قوه دافعه و واگرایی ایجاد شده از سوی پادشاهان مستبد و حاکمان جابر و خودکامه ایرانی فائق آمده و برآیند این جاذبه و دافعه، همواره به سوی وفاق و وحدت ملّی متمایل بوده است. یکی از مهمترین موانع وحدت ملّی و وفاق اجتماعی میان ملت ایران، همانا محرومیت اقوام ایرانی از هویت قومیشان بوده است. به دیگر بیان، اقوام ایرانی در آغاز تشکیل ملت و کشور ایران، بنا به خواست عموم اقوام اولیه و تشکیل‌دهنده این سرزمین، هویتی فراتر و متکامل موسوم به ملت ایران پدید آورده‌اند و هر یک از این اقوام در خلال نسل‌های پی در پی، به قدر استعداد ذاتی و توان ممکن، در جهت تقویم و تحکیم این پیمان دیرینه کوشیده‌اند؛ اما به مجرد اینکه خواسته‌اند ویژگی‌های قومی و علائق خاص فرهنگی و اجتماعی خویش را شکوفا سازند و تداوم ببخشند و از این فرهنگ قومی در راستای تقرب فرهنگ مشترک میان قومی و تکامل بخشیدن به هویت ملّی بهره گیرند، با تأسف فراوان با ممانعت قدرت قاهرة سلطنت و مخالفت دستگاه عریض و طویل کارگزاران خودکامه و فرصت‌طلب و سرکوبگر حکومتی مواجه گردیده‌اند. تاریخ اعصار ستم‌شاهی در ایران، نشان می‌دهد که هربار گروهی از مردم و یا جماعتی از دلسوزان ملت بنا به مصالح عالیة ملت ایران تصمیم به تغییر شرایط موجود گرفته‌اند، دستگاه حکومت و در رأس آن شخص پادشاه، شدیدترین واکنشها را در جهت سرکوب و ردّ تصمیم مردم اتخاذ نموده است و این اقدام جمعی و ضروری و حیاتی را با عناوینی همچون «تجزیه‌طلبی»، «تجاسر»، «طغیان»، «فتنه» و .. متهم کرده است. بدینسان، مجموعه این اتهامات، و در رأس آنها عنوان مضحک «تجزیه‌طلبی»، در خلال سده‌های گذشته چونان پتکی، همواره بر سر اقوام ایرانی کوبیده شده و مستمسکی گردیده در دست پادشاهان خودکامه و سلاطین و حاکمان و ظلّمة زمان، تا از مشارکت اقوام ایرانی در سازندگی کشور ایران و تحکیم مبانی وحدت و وفاق ملّی جلوگیری نمایند؛ و از این گذشته، تحت عنوان ناروایی «یاغیگری» و «آشوب‌طلبی»، هرگونه فریاد اعتراض‌آمیز و سخن حق را در حلقوم ملت ایران خفه نمایند .

در همین زمینه، شایسته است که به سندی مهم و تاریخی درباره ردّ اتهام تجزیه‌طلبی از سوی میرزا کوچک‌خان رهبر نَهضت جنگل، توجه شود تا صدق ادعای نگارنده به اثبات رسد. میرزا کوچک‌خان در نامه‌ای به روتشتن، سفیرکبیر شوروی در ایران، می‌نویسد: «مقصود من و یارانم حفظ استقلال مملکت و اصلاح و تقویت مرکز است. تجزیه گیلان را که مقدّمه ملوک‌الطوایفی است همچنین ضعف کشور را خیانت صریح دانسته و می‌دانم؛ چنانچه پیشنهادات همیشگی ما به دولت رفع این توهم را می‌نماید . »

اما این پرسش تاریخی در برابر کسانی که از حرکت‌های حق‌طلبانه و عدالت‌جویانه اقوام ایرانی با عنوان ناشایست «تجزیه‌طلبی» یاد می‌کنند، همچنان باقی است که، اولاً - تجزیه از چه؟ آیا مردمی که قرن‌هاست سرزمینی را با خون

نسلهاي خويش پاس داشته‌اند، چرا و به چه منظور از آن جدا شوند؟ پس از آنکه جدا شدند، به چه پيوندند؟ هرگاه واگرايي و جدايي‌طلبي، در جهت کاهش يافتن اقتدار جمعي باشد، چه نفعي از اين تجزيه عايد بخش تجزيه‌شده خواهد شد؟ اگر واگرايي و جدايي‌خواهي، در راستاي پسرقت و نقصان هويتي متکامل صورت گيرد، چنين گرايشي به از دست دادن ميراثي متکامل و تاريخي منسجم را چگونه مي توان تکامل و احراز هويت برتر و متکامل ناميد؟ و اگر قرار نيست که پس از تجزيه، بخش جداشده به هويتي متکامل و بالاتر دست يازد، پس اين واگرايي در واقع عين واپسگرايي و خسران است.. وانگهي تصميمي را که نسلهاي پي در پي يك قوم و يا ملت، در خلال زماني درازدامن اتخاذ نموده است، چگونه و چرا بايد بخشي از نسل کنوني و يا حتي تمام آن، در هم شکند و باطل سازد و يکسره ميراث چند هزارساله يك قوم و ملت را نابود سازد؟ در ثاني - مگر شاهان و حاکمان و دولتهاي گذشته، مالک ايران يا مالک‌الرقاب مردم ايران بوده‌اند که آنهمه ادعاي صيانت تماميت ارضي و حفظ حدود و ثغور ايران را داشته‌اند؟ تاريخ که خلاف اين مدعا را باز مي گويد. از اين گذشته، مستندات تاريخي حاكي از جانفشاني و ايثار همين اقوام ايراني است که همواره در برابر هجوم طوايف و اقوام و ملل متجاوز، ايستادگي نشان داده‌اند و از سرزمين و وطن خويش دفاع نموده‌اند. سه ديگر آنکه، چه بسا همين پادشاهان و سلاطين جور و حاکمان خودکامه براي حفظ تاج و تخت و قدرت و مقام خويش حتي حاضر گرديده‌اند که بخشي از خاک کشور را به بيگانه واگذار نمايند و يا ذخير و ثروت و سرمايه‌هاي مملکت را به ثمن بخش به اجانب و استثمارةگران و دول استعماري بفروشند. در چنين حالي اين مردم ايران بوده‌اند که صداي اعتراض و مخالفت خويش را به گوش جهانيان رسانيده‌اند و با بذل جان و مال و فرزند خود، از نابودي کل کشور جلوگیری نموده‌اند. شاهد اين مدعا، همانا قراردادهاي ننگين و خسران‌باري است که در دوران قاجار به بر ايران تحميل گرديد و بر اساس آنها، بخشهايي از شمال سرزمين باستاني ايران از کشور منتزع و به دولت روسيه تزاری واگذار گرديد. حتي در اين حالت تحميلي نيز مردم آن بخشهاي جدا شده، همواره در آرزوي بازگشت به دامن مام ميهن بسر برده‌اند و هرگز از فرهنگ و تمدن ايراني/ اسلامي نبريده‌اند و تاريخ و زبان و فولکلور و ادبيات و آداب و سنن ايراني و اعتقادات اسلامي خويش را همچنان حفظ نموده‌اند و با وجود تضيقات و محدوديتهايي که رژيم کمونيستي دولت شوروي سابق بر آنان تحميل مي نمود، اقوام ايراني آن سامان، همچنان بر صيغه ايراني فرهنگ خويش تأکيد داشته و دارند و به وابستگيشان به مجموعه فرهنگ و تمدن ايراني/ اسلامي مباهات مي کنند .

به هر حال، مشترکات نهضت‌هاي مردم گيلان و کردستان را مي توان به عنوان وجه مختلف يك «درد مشترک ملي» تلقی نمود. دردي که پيوسته همه اقوام ايراني تشکيل‌دهنده ملت صبور و آزاده و نجيب ايران را آزرده است. اميد است که بررسي اين مشترکات در حيطه نهضت‌هاي مردمی گيلان و کردستان، ما را به نتيجه‌اي مسلم و انکارناپذير که همانا اثبات درد مشترک، و تاريخ و سرنوشت مشترک، و راه مشترک، و فرهنگ و تمدن مشترک، و هدف مشترک زندگي است، رهنمون گردد. انشاءالله ..

فصل دوم

مشترکات نهضت‌هاي گيلان و کردستان

يك - خاستگاه مشترک اندیشه و عمل اسلامي، و انگيزه‌هاي عدالتجويانه، و آرمانهاي آزاديخواهانه رهبران «نهضت جنگل» و «نهضت آزاديخواهي گردان ايراني»؛ توضيح آنکه، ميرزا کوچک خان و قاضي محمد، هر دو از شخصيتي ديني برخوردار بوده‌اند و اعتقادات و گفتار و کردار ايشان بيانگر همين واقعيت است و مدارک و مستندات متعددي، اين مدعا را به اثبات مي رساند .

دو - ضرورت مبارزه با رژيم پوسيده و منحط شاهنشاهي .

- سه - مبارزه برای کسب آزادی، و تلاش در راستای امحاء فقر و بیسوادی و عقب‌افتادگی در ایران .
- چهار - ضرورت اقدام به قیام مسلحانه در برابر ارتش مدافع سلطنت .
- پنج - مشروع بودن و ضرورت اقدام به کنترل نظامی منطقه و قلمرو خودی، در شرایطی که دولت مرکزی توان حفظ و تأمین امنیت آن منطقه و قلمرو را نداشته باشد .
- شش - برقراری روابط سیاسی با دولت شوروی بنا به مصالحی که رهبران هر دو نهضت را ناچار به این اقدام ساخته بود .
- هفت - خیانت دولت سوسیالیستی شوروی به هر دو نهضت، و پشت کردن به وعده‌های فریبنده حمایت سیاسی و کمک نظامی به دولتهای خودخوانده «جمهوری شورایی ایران» به رهبری میرزا کوچک‌خان و دولت خودخوانده «جمهوری کردستان» به رهبری قاضی محمد، تحت عنوان «ضرورت انقلابی» و بر اساس توجیهی مبتنی بر نظریه لنین و مشی متناقض استالین .
- هشت - ایجاد دو دستگی میان نیروهای میرزا کوچک‌خان از سوی دولت شوروی، با سامان دادن یک کودتای نظامی و با دخالت بخشی از عوامل ارتش سرخ در ایران و فراهم ساختن زمینه جنگ داخلی میان قوای جنگل؛ و نیز ایجاد یک چنین تفرقه‌ای از سوی دولت شوروی، میان عشایر کرد حامی قاضی محمد و برقراری روابط پنهانی با برخی از سران عشایر منطقه و ترغیب آنها به کنارزدن قاضی محمد از رهبری جنبش .
- نه - حمایت دولت شوروی از تشکیل جمهوری در گیلان و کردستان به سیاق جمهوریهای شوروی؛ و ترغیب رهبران آنها به تعیین کابینه و کارگزاران حکومتی؛ و ایجاد قوای نظامی و تشکیلات حکومتی در هر دو منطقه گیلان و کردستان به فاصله زمانی حدود 20 سال؛ و نیز تلاش در نبود ساختن آنها به مجرد رفع ضرورتهای سیاسی و انعقاد قراردادهای ننگین و ذلت‌بار و استثمارگرانه با دولتهای دست‌نشانده ایران .
- ده - وجود افسران و مأموران شوروی در «جمهوری شورایی ایران» به رهبری میرزا کوچک‌خان و «جمهوری 1946 کردستان» به رهبری قاضی محمد؛ و نیز استفاده از سلاحهای روسی و عناوین و اصطلاحات نظامی و اداری دولت بلشویکی از سوی هر دو جمهوری یادشده .
- یازده - الگو قرار گرفتن صوری و نمادین مشی و اهداف رژیم سوسیالیستی شوروی، از سوی هر دو جمهوری یادشده .
- دوازده - برقراری روابط بازرگانی با دولت شوروی از سوی جمهوریهای یادشده .
- سیزده - شکست و سقوط هر دو جمهوری یادشده فوق، پس از برقراری مجدد مناسبات ذلت‌بار سیاسی و روابط غیرعادلانه اقتصادی فیما بین دولت شوروی و دولت مرکزی شاهنشاهی ایران .
- چهارده - دولت شوروی در قبال هر دو جمهوری نوپدید یادشده فوق، اهدافی را دنبال می‌نموده که اهم این اهداف عبارتند از
- أ. اهداف ایدئولوژیک حزب کمونیست شوروی: انتشار افکار سوسیالیستی و صدور انقلاب کمونیستی به خارج از مرزهای شوروی به منظور اثبات جهان‌شمولی کمونیسم .
- ب. اهداف نظامی ارتش سرخ: احراز اهداف استراتژیک نظامی .
- ت. هدف نهایی استالین: دسترسی به آبهای گرم خلیج فارس .
- ث. اهداف سیاست خارجی شوروی: کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی، از جمله کسب امتیاز استخراج نفت شمال ایران و نیز بهره‌برداریهایی دیگر .
- ج. اهداف جاسوسی و ضد جاسوسی شوروی .

ح. اهداف تبلیغاتی دولت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی: به منظور گسترش اقتدار و نفوذ آن دولت .
پانزده - جمهوریهای نوین و خودخوانده «جمهوری شورایی ایران» و نیز «جمهوری 1946 کردستان» در قبال
تحت‌الحمایگی نسبی دولت سوسیالیستی شوروی، اهدافی چند را دنبال می‌کردند که اهم آنها عبارتند از :
أ. اهداف سیاسی: جهت ایجاد ارتباط با دولت شوروی و کسب حمایت سیاسی و نظامی و شناخته شدن دولتهای
نوین خود توسط يك کشور قدرتمند جهانی .

ب. اهداف اقتصادی: دریافت کمکهای مالی و وامهای خارجی و برقراری مناسبات تجاری فیما بین .
ت. اهداف نظامی: جهت بهره‌گیری مستشاری نظامی و آموزش نیروهای خودی و ایجاد سلسله مراتب و تنظیم
درجات نظامی و تأمین ادوات جنگی .

باد بهاری وزید پرده گل بر درید
ناله مرغ سحر تا به گلستان رسید
تا به قفس آندرم ریخته بال و پرم
باید از این سر گذشت شاید از این در پرید
عارف قزوینی

منابع و مأخذ

- یک - ابراهیم فخرایی، «سردار جنگل» .
دو - ابراهیم فخرایی، «گیلان در جنبش مشروطیت»، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ سوم، سال دو هزار
و پانصد و سی و شش
سه - اسماعیل راین، «قیام جنگل» .
چهار - مصطفی شجاعیان، «نگاهی به روابط شوروی در نهضت انقلابی جنگل» .
پنج - دکتر شاپور رواسانی، «نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران»، سال هزار و سیصد و
شصت و سه .
شش - محمد جواد شیخ‌الاسلامی، «مأموریت روتشتاین در ایران» .
هفت - دکتر احمد کتابی، «سرزمین میرزا کوچک خان» .
هشت - سر پرسی سایکس، «تاریخ مفصل ایران» .
نه - محمد تقی بهار، «تاریخ احزاب سیاسی و انقراض قاجاریه» .
ده - عبدالله مستوفی، «تاریخ اداری و اجتماعی قاجاریه»، ج سوم .
یازده - ملک زاده، «تاریخ مشروطیت ایران» .
دوازده - حبیب‌الله مختاری، «تاریخ بیداری ایران» .
/ 13 احمد کسروی، «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» .
/ 14 مورخ‌الدوله سپهر، «ایران در جنگ بزرگ» .
پانزده - علی‌اکبر دهخدا، «لغتنامه دهخدا، ذیل واژه کوچک جنگلی» .
شانزده - سوران کردستانی، «نهضت مشروطیت در کردستان اردلان» .
هفده - باقر عاملی، «کرونوگرام وقایع ایران» .

- هیجده - سید محمد تقی میر ابوالقاسمی، «گیلان از انقلاب مشروطیت تا زمان ما»، انتشارات گیلان - انتشارات تالش، رشت، چاپ اول، سال هزار و سیصد و هفتاد و هفت
- نوزده - حمید گروگان، «حماسه میرزا کوچک»، انتشارات چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، پاییز سال هزار و سیصد و شصت و چهار
- بیست - محمد علی گیلک، «تاریخ انقلاب جنگل به روایت شاهدان عینی».»
- بیست و یک - گریگور یفیکیان، «شوروی و جنبش جنگل».»
- بیست و دو - صادق کوچکپور، «نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی و اجتماعی گیلان و قزوین».»
- بیست و سه - «جنبش جنگل و میرزا کوچک خان»، خاطرات میر احمد مدنی عضو شورای اتحاد اسلام و مدیر روزنامه پرورش .
- بیست و چهار - بامداد، «شرح حال رجال ایران».»
- بیست و پنج - سوران کردستانی، «موضع و نقش کمیته نهضت ملی کردستان اردلان در صعود رضا خان سردار سپه به سلطنت».»
- بیست و شش - سوران کردستانی، «جمهوری 1946 کردستان ایران».»
- بیست و هفت - میر ابوطالب رضوی نژاد، «چهار سیاستمدار ملی، متقی و نام‌آور ایران»، چاپ اول، انتشارات گوتنبرگ، تهران، هزار و سیصد و هفتاد و هفت .
- بیست و هشت - عطاءالله تدین، «نقش گیلان در نهضت مشروطیت ایران».»
- بیست و نه - جهانگیر سرتیپ‌پور، «نام‌ها و نامدارهای گیلان».»
- سی - محمد علی گیلک، «انقلاب جنگل».»
- سی و یک - گردآورنده و مترجم غلامحسین میرزا صالح، «جنبش میرزا کوچک بنا بر گزارش‌های سفارت انگلیس».»
- سی و دو - احمد کسروی، «تاریخ 18 ساله آذربایجان».»
- سی و سه - س. ع. آذری، «انقلاب بی‌رنگ».»
- سی و چهار - دکتر مهدی خان ملک‌زاده، «انقلاب مشروطیت ایران».»
- سی و پنج - م. ع. منشور گیلانی، «سیاست شوروی در ایران».»
- سی و شش - سیف آزاد، «دیوان عارف قزوینی».»
- سی و هفت - واسیلی نیکیتین، «ایرانی که من شناختم، با مقدمه ملک الشعراي بهار».»
- سی و هشت - ژنرال دنستروویل، «امپریالیسم انگلیس در ایران و قفقاز»، ترجمه میرزا حسین خان انصاری .
- سی و نه - جان مارلو، «خلیج فارس در قرن بیستم».»
- چهل - امیر حسن پور، «بحران انقلاب و فروپاشی جمهوری آذربایجان و کردستان»، ترجمه جلیل کریمی، فصلنامه رافه، شماره دوم، بهار 1381